

تتسوکو کوریاناگی

توتوچان

دخترکی آن سوی پنجره

ترجمہ سیمین محسنی



نشرنی

سرشناسه: کورویاناگی، تنسوکو، ۱۹۳۳ - م. Kurouyanagi, Tetsuko ● عنوان و نام پدیدآور: نونوجان، دخترکی آن سوی پنجره / تنسوکو کورویاناگی؛ ترجمه سیمین محسنی. ● مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۲. ● مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص. ● شابک: 5-257-185-964-978 ● وسعیت فهرست‌نویسی: فیبا ● یادداشت: عنوان اصلی: چایچه. چاپ یازدهم از ویراست دوم: ۱۴۰۰. ● موضوع: کورویاناگی، تنسوکو، ۱۹۳۳ - م. داستان‌های ژاپنی - قرن ۲۰ م. ● شناسه افزوده: محسنی، سیمین، مترجم. رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ / ک ۹۱۳ / ۱۹۹۲ / PN ۴ ● رده‌بندی دی‌وی‌ا: ۷۹۱/۴۵۰۹۲ ● شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۲۷۲۲۹

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان



نوتو چان

دخترکی آن سوی پنجره

شیوه آموزش و پرورش آزاد در ژاپن

تسنوکو کورویاناگی

مترجم: سیمین محسنی

ویرایش: شکوفه صمدی

حروف نگاری و صفحه‌آرایی: اصغر قلی‌زاده

چاپ یازدهم: تهران، ۱۴۰۰، ۱۶۵۰ نسخه

لینوگرافی: باختر ● چاپ و صحافی: غزال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۵-۲۵۷-۵

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰

کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۲۱۳۱۴، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۰۴۶۵۸-۹، شماره: ۸۹۷۸۲۴۶۲

www.nashreeny.com ● email: info@nashreeny.com ● @nashreeny

© تمامی حقوق این اثر برای نشرنی محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ-فوتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

فهرست مطالب

۶۶	کارنامه	۹	پیش‌گفتار
۶۷	آغاز تعطیلات تابستانی	۲۵	ایستگاه راه‌آهن
۷۰	بزرگ‌ترین ماجرا	۲۷	دخترک کنار پنجره
۷۴	آزمایش شجاعت	۲۲	مدرسه جدید
۷۷	سالن تمرین موسیقی	۲۳	ه‌این مدرسه را دوست دارم!
۸۰	سفر به جشنه آب‌گرم	۲۵	آقای مدیر
۸۵	درس میلی ضرب‌آهنگ	۲۸	هنگام ناهار
۹۰	سه چیز که می‌خواهم!	۴۰	تو تو جان مدرسه را آغاز می‌کند
۹۳	بدترین لباس	۴۲	کلاس داخل قطار
۹۶	ناگهانی	۴۲	درس‌های مدرسه تومونه
۹۸	قبل از پریدن نگاه کن!	۴۶	غذای دریایی و غذای زمینی
۱۰۰	و بعداً	۵۰	غذایت را خوب بچو
۱۰۴	فقط داشتیم بازی می‌کردیم!	۵۱	گردش
۱۰۶	روز ورزش	۵۴	آواز مدرسه
۱۱۲	ایسای شاعر	۵۷	ه‌مه را سر جای خود برگردان!
۱۱۵	حادثه عجیب	۶۱	نام تو تو جان
۱۱۹	حرف زدن با دست	۶۲	کم‌دین‌های رادیویی
۱۲۰	چهل و هفت جنگلور	۶۳	واکن جدید وارد می‌شود
۱۲۳	ماسوچان		

۱۵۷	عیادت زخمیان	۱۲۵	گنس‌های بافته
۱۶۰	آزمایش سلامتی	۱۲۸	متشکرم
۱۶۶	دانش‌آموز انگلیسی‌زبان	۱۳۱	واگن کتابخانه
۱۶۹	نمایش آماتورها	۱۳۲	دُم
۱۷۳	گج	۱۳۶	سال دوم در مدرسهٔ نومونه
۱۷۶	مرگ یاسواکی چان	۱۳۸	دریاچهٔ قو
۱۷۸	جاسوس	۱۴۰	مربی گشت‌وکار
۱۸۱	ویولن بدر	۱۴۲	آشپزخانهٔ صحرایی
۱۸۳	پیمان	۱۴۸	تو واقعاً دختر خوبی هستی
۱۸۶	راکی ناپدید می‌شود	۱۵۰	عروس تایی جان
۱۸۹	مهمانی جای	۱۵۱	مدرسهٔ قدیمی مخروبه
۱۹۳	بدرود، بدرود	۱۵۴	روبان سر

nikhanam.com

پیش‌گفتار

از مدّت‌ها پیش آرزو داشتم دربارهٔ مدرسه‌ای که تومونه^۱ نامیده می‌شد، و سوزاکو کوبایاشی^۲، مدیر این مدرسه، چیزی بنویسم. هیچ‌یک از ماجراهایی که در این کتاب می‌خوانید زادهٔ ذهن من نیست. همهٔ آن‌ها واقعاً رخ داده‌اند و خدا را شکر که اقبال به خاطر آوردن تعدادی از آن‌ها را داشته‌ام. علاوه بر میل به نوشتن، مشتاق بودم پیمانی را که شکسته بودم جبران کنم. همان‌گونه که در یکی از قسمت‌های کتاب شرح داده‌ام. در کودکی، به آقای کوبایاشی قول حتمی دادم که وقتی بزرگ شدم در مدرسهٔ تومونه تدریس کنم؛ اما این قولی بود که موفق به عمل به آن نشدم. به جای آن، تلاش کرده‌ام تا حد ممکن، به تعداد بیش‌تری از مردم نشان دهم که آقای کوبایاشی چگونه آدمی بود؛ چه عشق عمیقی به کودکان در سینه داشت، و چگونه آن‌ها را تربیت می‌کرد و آموزش می‌داد.

آقای کوبایاشی در سال ۱۹۶۳ درگذشت. اگر امروز زنده بود، باز هم می‌توانست چیزهای بیش‌تری به من یاد دهد. در حالی که دربارهٔ او و آن دوران می‌نویسم، می‌فهمم آن ماجراهایی که صرفاً خاطرات شادمانهٔ دوران کودکی به نظر می‌رسند، در واقع فعالیت‌هایی بوده‌اند که آقای کوبایاشی برای نیل به نتایج مشخصی به‌دقت طرح می‌کرده است. با خودم فکر می‌کنم: «پس آقای کوبایاشی این نتایج را در ذهن

خود داشته است! یا «جالب است که او هم در این باره فکر می‌کرده است!» گاهی با کشف هریک از این نکته‌ها، عمیقاً تکان می‌خورم و سپاسگزار می‌شوم.

او به من می‌گفت: «می‌دانی، تو واقعاً دختر خوبی هستی!» نمی‌توانم برای‌تان بگویم او با تکرار این جمله چقدر به من اعتماد به نفس می‌داد. اگر به مدرسهٔ توموته نرفته و آقای کوبایاشی را ملاقات نکرده بودم، احتمالاً برچسب «دختر بد» می‌خوردم و عقده‌ای و سردرگم می‌شدم.

مدرسهٔ توموته در جریان بمباران‌های سال ۱۹۴۵ توکیو، طعمهٔ حریق شد و از بین رفت. آقای کوبایاشی این مدرسه را با پول خودش ساخته بود. بنابراین، تجدید بنای آن طول می‌کشید. پس از پایان جنگ، در محل مدرسهٔ ویران‌شده، کودکستانی بنا کرد و درعین حال، به تأسیس آنچه امروز به بخش آموزش کودکان دانشکدهٔ موسیقی کینیتاچی^۱ موسوم است، یاری رساند. در آن‌جا، مینامی صاحب آهنگ تدریس می‌کرد و کمک کرد تا مدرسهٔ ابتدایی کینیتاچی نیز تأسیس شود. قبل از آن‌که بتواند بار دیگر مدرسهٔ ایده‌آل خود را بسازد، در سن ۶۹ سالگی بدرود حیات گفت.

مدرسهٔ توموته گاکوئن^۲ در جنوب غربی توکیو قرار داشت و از ایستگاه جیوگاواکای^۳ توکیو تا آن‌جا پیاده سه دقیقه می‌برد. محوطهٔ آن اینک به سوپرمارکت پیکاک و پارکینگ تبدیل شده است. با آن‌که می‌دانستم چیزی از مدرسه و محوطهٔ آن باقی نمانده است، روزی که خیلی دلتنگ بودم به آن‌جا رفتم. آهسته، از جلو پارکینگ، که قبلاً محل کلاس‌های شکل‌گرفته از واگن‌های قطار و محوطهٔ بازی بود، می‌راندم و جلو می‌رفتم. متصلی پارکینگ، اتومبیل مرا دید و فریاد کشید: «نمی‌توانید داخل شوید؛ نباید جلو پارکینگ پر است!»

احساس کردم دوست دارم بگویم: «نمی‌خواهم پارک کنم، فقط دارم خاطراتم را به یاد می‌آورم.» اما او چیزی از حرف من نمی‌فهمید. بنابراین، برگشتم. هنگامی که با سرعت دور می‌شدم، غمی بزرگ بر دلم نشسته و اشک از گونه‌هایم سرازیر بود.

اطمینان دارم در سراسر جهان، مریبان خوب فراوانی هستند - افرادی با آرزوها و ایده‌آل‌های بزرگ و عشقی عظیم به کودکان - که در رؤیای پدیدآوردن مدارس

ایده‌آل به‌سر می‌برند. این را نیز می‌دانم که تحقق‌بخشیدن به این رؤیا چه کار سختی است. آقای کوبایاشی، پیش از آن‌که کار تأسیس مدرسهٔ نوموته را آغاز کند، سال‌هایی طولانی مطالعه کرد. مدرسهٔ نوموته در سال ۱۹۳۷ آغاز به کار کرد و در ۱۹۴۵ در آتش جنگ سوخت. دوران حیات آن خیلی کوتاه بود.

به این اعتقاد رسیده‌ام که وقتی به نوموته می‌رفتم، زمانی بود که شور و شوق آقای کوبایاشی در بالاترین حد خود قرار داشت و طرح‌ها و برنامه‌هایش در دوران شوکوفاشی کامل بود. اما هنگامی که می‌اندیشم اگر جنگی درنگرفته بود، تعداد زیادی از کودکان تحت تعلیمات او قرار می‌گرفتند، بر آنچه از بین رفته است افسوس می‌خورم. در این کتاب کوشیده‌ام شیوه‌های آموزشی آقای کوبایاشی را توصیف کنم. او اعتقاد داشت همهٔ کودکان ذاتاً با طبیعت و سرشت خوبی به دنیا می‌آیند و ولی محیط و تأثیر رفتار غلط بزرگسالان به آنان آسیب می‌رساند. هدف او آن بود که «طبیعت خوب» کودکان را آشکار ساخته و آن را بهبود و تکامل بخشد؛ تا به این ترتیب کودکان مردمانی باشخصیت بار بیایند.

آقای کوبایاشی «طبیعی بودن» را ارزشمند می‌دانست و می‌خواست کاری کند که شخصیت کودکان تا حد ممکن طبیعی رشد و تحول یابد. او طبیعت را نیز دوست داشت. میوچان^۱، دختر کوچک او، به من گفت پدرش عادت داشت هنگام کودکی، او را برای گردش و قدم‌زدن ببرد و می‌گفت: «بیا در طبیعت دنبال هماهنگی بگردیم».

آقای کوبایاشی، دختر کوچکش را کنار درختی بزرگ می‌برد و به او نشان می‌داد که چگونه برگ‌ها و شاخه‌ها در مقابل نسیم می‌لرزند؛ ارتباط بین برگ‌ها، شاخه‌ها، و تنهٔ درخت را برای او تشریح می‌کرد و توضیح می‌داد که چگونه برگ‌ها، به‌خاطر شدت و ضعف وزش باد، به صورت‌های مختلفی تکان می‌خورند. آن دو در آن‌جا می‌ایستادند و حرکت برگ‌ها را مشاهده می‌کردند؛ و اگر هم بادی در کار نبود، درحالی‌که صورت‌هایشان را به سوی آسمان برگردانده بودند، با بردباری منتظر وزش باد صبا می‌شدند. نه تنها باد، بلکه رودخانه نیز مورد بررسی و مشاهدهٔ آن‌ها

قرار می‌گرفت. آن‌ها غالباً کنار رودخانه تاما^۱ که در آن نزدیکی قرار داشت می‌رفتند و جریان آب را تماشا می‌کردند. دختر آقای کوبایاشی به من گفت که هرگز از انجام دادن چنین کارهایی همراه با پدرش خسته نمی‌شده است.

شاید خواننده تعجب کند که چگونه در ژاپن دوران جنگ، مقامات اجازه می‌دادند چنین مدرسه غیرمستقلی ای وجود داشته باشد که مطالعات در آن به صورت آزاد بود. آقای کوبایاشی از شهرت تنفر داشت و حتی در دوران پیش از جنگ، اجازة عکس برداری از مدرسه را نمی‌داد و از معرفی مدرسه در حکم مدارس ای نامتعارف جلوگیری می‌کرد. این امر شاید یکی از دلایلی بود که به مدرسه کوچک تومونه، که فقط پنجاه دانش‌آموز داشت، توجه نمی‌شد و به کار خود ادامه می‌داد. دلیل دیگر این بود که در وزارت آموزش، آقای کوبایاشی در سمعته مربی کودکان شناخته می‌شد و مورد احترام بود.

هر سال، در سوم نوامبر، که در خاطرة شیفتگان مدرسه تومونه به نام روز ورزش ثبت شده است، فارغ‌التحصیلان این مدرسه بدون توجه به این‌که چه زمانی مدرسه را تمام کرده‌اند؛ برای تجدید دیدار و مودتی شادمانه، در قصر کوهون بوتسو^۲ گرد هم می‌آیند. هرچند بیشترها، اینک حدود چهل و سه سالگی به پنجاه سال سن داریم و برای خود کودکانی پرورده‌ایم؛ اما هنوز هم همدیگر را به نام کوچک یا آن روزها صدا می‌زنیم. این تجدیدعهد نیز بخشی از میراث شادمانه‌ای است که آقای کوبایاشی برای ما به یادگار گذاشته است.

این‌که مرا از نخستین دبستانی که می‌رفتم اخراج کرده‌اند حقیقت دارد. درباره آن مدرسه چیز زیادی به خاطر ندارم؛ ولی مادرم چیزهایی درباره نوازندگان خیابانی و میزهای تحریر آن مدرسه برایم تعریف کرده است. مشکل می‌توانم باور کنم که مرا از آن مدرسه اخراج کرده‌اند. آیا من آن قدر شرور بوده‌ام که مستوجب اخراج باشم؟ به هر حال، پنج سال پیش، در برنامه نمایش تلویزیونی‌ای شرکت کردم که باعث آشنایی‌ام با کسی شد که مرا از آن دوران می‌شناخت. معلوم شد او معلم کلاسی بوده که جنب کلاس ما قرار داشته است. از آنچه به من گفت مبهور شدم.